

Farsi: We watched ...

(Preached by Cheryl Williams at Footscray Baptist Church Easter Day March 31st, 2024 – Mark 16)

ما دیدیم ... (جمعه خوب 31 مارس 2024 توسط شریل ویلیامز در کلیسای بابتیست فوتسکری مو عظه شد - مارک 16) ما دیدیم. ما تماشا کردیم و منتظر ماندیم. ما تماشا می‌کردیم و فکر می‌کردیم که بعداً چه اتفاقی می‌افتد. حقیقت را می‌دانیم که مدتی بود تماشا می‌کردیم. ما نحوه تدریس او را تماشا کرده بودیم باهوش، گاهی اوقات مرموز، یک خطیب عالی. ما روشی را که او مردم را شفا می‌داد و به آنها غذا می‌داد نگاه می‌کردیم - که نیازهای اولیه‌شان را تأمین می‌کرد. ما نحوه برخورد او با مردم را مشاهده کردیم - با کسانی که در حاشیه هستند، از جمله با همه مردم علیرغم جنسیت یا قومیتشان، مهربان بود ما شاهد مخالفت فزاینده با این جنبش کوچکی بودیم که در حال ساخت بود. ما تمام ماجرا را تماشا کردیم خیانت و انکار، فرار (اما چه کسی می‌توانست آنها را سرزنش کند، بدون شک آنها فکر می‌کردند که - آنها نفر بعدی هستند). ما محاکمه ساختگی، عقب و جلو را تماشا کردیم زیرا هیچ کس نمی‌خواست مسئولیت کاری را که انجام می‌دادند به عهده بگیرد. ما شاهد خشونت، بی‌عدالتی، تمسخر و رنج بودیم ما شاهد تغییر جمعیت بودیم، از تشویق او گرفته تا درخواست سرش. ما سیمون خارجی را تماشا کردیم که بار صلیب را برای مدتی تقسیم کرد. ما خارجی دیگر را تماشا کردیم، سنتوریون که بر روی صلیب ایستاده بود و آنچه را قبلاً می‌دانستیم اعلام می‌کرد - واقعاً این پسر خدا بود. ما نگاه کردیم و نزدیک ایستادیم، اما نه خیلی نزدیک. ما دیدیم؛ ما با وجود قلب‌های شکسته مان نتوانستیم خودمان را جدا کنیم ما نگاه می‌کردیم، با اینکه می‌ترسیدیم. این ترس فلج‌کننده است، مثل این بود که نمی‌توانستیم حرکت کنیم، اما می‌دانستیم که نمی‌توانیم او را هم ترک کنیم. ما یوسف آریماتیایی را تماشا کردیم که ایستاده بود. علیرغم تمسخرهایی که از طرف همسرش می‌شد. ما نگاه کردیم که او را کجا گذاشته است. وقتی به سمت آن مقبره برگشتیم مراقب بودیم، از بالای شانه‌هایمان نگاه می‌کردیم، هر صدای کوچکی را می‌شنیدیم، اما مجبور بودیم این کار را انجام دهیم، آخرین فداکاری برای دوستانمان. ما آنها را تماشا کرده بودیم که آن سنگ سنگین را در ورودی می‌چرخاند، اما اکنون دیگر از بین رفته بود. ما به اطراف نگاه کردیم تا ببینیم چه کسی ممکن است این کار را کرده باشد. سپس آن مرد جوان را دیدیم، او آشنا به نظر می‌رسید، آیا قبلاً او را ندیده بودیم. آیا او همان مرد جوانی بود که همین چند شب پیش برهنه از باغ جتسیمانی گریخت؟ مواجهه با عیسی این کار را انجام می‌دهد، شما را کمی در معرض دید قرار می‌دهد. ما او را با دقت تماشا کردیم، مطمئن نبودیم که او کیست و چرا آنجاست. اگر سنگ را کنار زده بود. او صحبت می‌کند - از ما می‌پرسد که چرا آنجا هستیم، اما می‌داند که ما به دنبال عیسی هستیم. به ما می‌گوید که اینجا نیست. چگونه می‌تواند باشد؟ ما با چشمان خود دقیقاً جایی را که یوسف او را خوابانده بود تماشا کرده بودیم و امروز صبح با احتیاط قدم‌هایمان را برگرفتیم. چه کسی می‌توانست او را بگیرد و چرا؟ آنها سعی داشتند چه چیزی را ثابت کنند؟ چگونه می‌توانند اینقدر ظالم باشند؟ چرا باید با ذهن خود بازی کنیم؟

ما به داخل قبر نگاه می‌کنیم، مرد جوان کاملاً درست می‌گوید، عیسی عزیز ما آنجا نیست. مرد جوان دوباره صحبت می‌کند - ما باید برویم و به شاگردان و پطرس بگوییم که عیسی به جلیل می‌رود و همه ما باید او را در آنجا ملاقات کنیم. آنها فکر خواهند کرد که ما از ذهنمان خارج شده ایم. آنها فکر خواهند کرد که این فقط جست و خیز برخی از زنان هیستریک است. بازگشت به جلیل، به جایی که همه چیز شروع شد. چرا؟ مطمئناً، ما قرار نیست دوباره این کار را انجام دهیم، چه فایده ای دارد؟ اگرچه چیزی متقاعد کننده در مورد این مرد جوان وجود داشت، چیز شگفت‌انگیزی در مورد پیامش

در مورد او وجود داشت و ما را وادار می کرد تا همانطور که او پیشنهاد می کند به جلیل برگردیم. ما هر چند حداقل در ابتدا سکوت کردیم. ما خیلی چیزها را دیده بودیم، دوست عزیز و عزیزمان عیسی را از دست داده بودیم و فقط سعی می کردیم همه چیز را درک کنیم. بعد از سه یا چند سال، همه بازیها را تماشا کردیم، خیلی چیزها را دیده بودیم و نمی توانستیم دوباره آن را تحمل کنیم. ما ترسیدیم. اما کمی هم شادمان بودیم، آیا می توانست داستان بیشتری داشته باشد؟ شاید همه چیز اینگونه تمام نشود. او صحبت کرد که بعد از سه روز دوباره برمی خیزد، فقط چند روز گذشته است. او پیشنهاد کرد که حتی بدترین کاری که مردم می توانند انجام دهند او را عقب نمی اندازد. باید قبلش می دادیم، مهم نیست چقدر فکر می کردند ما دیوانه هستیم. تاریخ ثبت خواهد کرد که ما به جلیل برگشتیم، به دیگران پیتر و بقیه آنها گفتیم. و ما دوباره با عیسی روبرو شدیم، به روشی کاملاً جدید با او روبرو شدیم. و ما را به سفری جدید فرستاد، وظیفه جدیدی به ما داد. به ما گفت که به همکاری با او ادامه دهیم و مژده عشق خدا را به تمام جهان برسانیم. به دیگران توضیح دهید که همه چیز در مورد همین بوده است، که بدترین و وحشیانه ترین عمل نمی تواند عشق خدا را به مخلوقات، برای تمام جهان از بین ببرد. واقعاً مهم نیست که چه اتفاقی افتاده است یا نشده است، چه کاری انجام داده ایم یا نکرده ایم، خبر مهم این است که خدا به ما اهمیت می دهد، همانطور که عیسی به همه کسانی که با آنها برخورد کرد، حتی آن مذهبی ها اهمیت داد. که به نظر می رسید همیشه سر راهش قرار می گرفت. هیچ خیانت یا انکار یا فراری ما را از محبت خدا دور نمی کرد. اکنون می توانیم وقایع زندگی و خدمت عیسی را در نوری کاملاً جدید ببینیم و بدانیم که او ما را مانند زندگی و عشق می خواند. ما فراخوانده شده ایم تا بارها و بارها او را دنبال کنیم تا به آغازی جدید برگردیم. دانستن مرگ و خشونت هرگز نمی تواند حرف آخر را بزند. با ما به جلیل برگرد. آمین صفحه 2 از 2